

<p>حدیث روز:</p> <p>امام سجاد (ع) خداوند هر قلب محزون و هر بنده شکرگزار را دوست دارد.</p>	<p>واحه:</p> <p>سنگ راه من نگردد سختی راه طلب کوه و صحرا پیش سیل بی قرار من یکی است</p>
<p>اوقات شرعی:</p> <p>اذان ظهر: ۱۳/۰۰ اذان مغرب: ۱۹/۳۱ اذان صبح (فردا): ۵/۲۲ طلوع خورشید (فردا): ۶/۴۷</p>	<p>غروب آفتاب: ۱۹/۱۳ نیمه شب شرعی: ۰۰/۱۸ طلوع خورشید (فردا): ۶/۴۷</p>

ج‌ا‌م‌ا‌ی‌ا‌ی‌ا

■ شایده ISSN1۷۳۵-۳۶۳۷
■ پایگاه اطلاع رسانی:
www.jamejamonline.ir
www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی:
info@jamejamdaily.ir

سه شنبه ۲۳ شهریور ۱۴۰۰ | ۷ صفر ۱۴۴۳ | ۲۰ صفحه | سال بیست و دوم - شماره ۹۰۳۲ | Tuesday - September 14 , 2021

وضعیت آب و هوای امروز



تهران

۳۴ / ۲۴



اصفهان

۳۶ / ۹



بوشهر

۳۷ / ۲۹



تبریز

۳۰ / ۱۷



رشت

۲۸ / ۱۹



زاهدان

۳۳ / ۱۳



دهلران

۴۳ / ۲۲



قشم

۳۴ / ۲۹

■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداسویمیای جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی

امروز در تاریخ:

- درگذشت شیون فومنی، شاعر مشهور گیلانی، (۱۳۷۷ش)
- سفر انوشه انصاری به‌عنوان اولین زن گردشگر فضایی به دور مدار زمین، (۱۳۸۵ش)
- درگذشت هانیبال الخاص، نقاش و مجسمه‌ساز ایرانی، (۱۳۸۹ش)
- درگذشت جان هاروارد، کشیشی که ۴۰۰جلدکتاب و ۷۷۹پوند به دانشگاه هاروارد کمک کرد، (۱۶۳۸م)

حکمت ۲۷۸:

❗ چیز اندکی که بر آن مداومت کنی، بهتر است از بسیاری که از آن ملول گردی.

تلنگر

چه کسی کردن می‌گیرد؟



علیرضا رافتی

روزنامه‌نگار

و به هر قیمتی می‌خواستند به آن برسند یا دوستانی که نگران دوست افتاده به‌خطایشان بودند و می‌خواستند دستش را از ظلم بر مردم بکشند. «حق الناس» از آن کلمه‌هایی بود که هنوز در دایره‌المعارف، خط قرمزی برای مردم باقی‌مانده بود و هر کس که ظلمی را در حق کسی روا می‌داشت، لحظه‌ای توی دلش با خودش می‌گفت «حق الناس است!» و دستش می‌لرزید.

اینهارانگفتم که مثل مادر بزرگ هانصیحت تان کنم و بگویم هر کاری می‌کنی فکر جواب پس دادنش باش. گفتم که بگویم این جواب دادن و حق الناس وقتی از تعداد یک نفر و دو نفر فراتر می‌رود و می‌شود چند میلیون نفر و کسی که آن را روا می‌دارد دیگر چهره حقیقی ندارد و از منسب حقوقی‌اش حکم صادر می‌کند، دیگر انگار این حرف‌ها اعتباری ندارند.

این روزها مجامع جهانی می‌گویند افغانستان در شرف لمس یک «فاجعه انسانی» است. می‌گویند اگر هر چه زودتر ۶۰۰میلیون دلار کمک از مجامع جهانی به این کشور نرسد، افغانستان دچار یک فاجعه انسانی می‌شود. کشوری که روی میلیون‌ها دلار معادن ارزشمند مختلف خوابیده است، کشوری که اسلاکشور شدنش با دخالت بیگانه‌هایی بود که از هزاران کیلومتر آن‌طرف‌تر آمده بودند و سودای راه‌اندازی کمپانی هند شرقی را داشتند.

بعد هم که دست‌اندازی کشورهای مختلف پای ارتش سرخ را به این سرزمین باز کرد و مردم درگیر جنگ شدند. از سوی دیگر دشمنان شوروی گروه‌های دیگری را ساختند که ارتش سرخ را از افغانستان بیرون کنند و حالا خودشان باهم بجنگند. بعد هم آتش جنگ‌شان آن قدر بالا بگیرد که پای آمریکا به این سرزمین باز شود و ۲۰سال هم رد زنجیر تانک‌های آمریکایی بر خاک افغانستان بیفتد. بعد هم آمریکایی یک توافق گرم بکنند و بساط‌شان را جمع کنند و بروند و دوباره گروه‌های مختلف روی هم سلاح بکشند.

چند ده سال جنگ و خون‌ریزی و عقب‌افتادن کشور از مسیر پیشرفت، چه کسی می‌خواهد جواب بدهد؟ سیاستمداران بیگانه‌ای که این دستورها را با امضای حقوقی‌شان صادر کردند و حالا حق الناسی گردن شخصیت حقیقی‌شان نیست؟

❗ یک‌زمانی دوربین عکاسی،

پدیده‌ای بود که همه را شگفت‌زده می‌کرد. همه نداشتند و همین دور از دسترس بودن آن را ارزشمند می‌کرد و کسی که دوربین

داشت، آدمی متفاوت تر بود البته با قابلیت‌هایی که دیگران آنها را نداشتند. اما به مرور علم و فناوری پیشرفت کرد و دوربین عکاسی هم از انحصار افراد خاص و آدم‌های پولدار بیرون آمد و با ورود گوشی‌های هوشمند به زندگی بشر، همه چیز تغییر کرد و حالا دیگر هر کسی که گوشی دارد، عکاس هم هست و می‌تواند رویدادی را ثبت کند. این‌که ثبت به شکل عکس باشد به خوش سلیقگی عکاس و اطلاعاتش از عکاسی بستگی دارد و در این‌که آلان همه‌گوشی‌دارها، عکاس اند شکی نیست. با این‌گفته، راهب‌همآوندی هم موافق است؛ عکاسی که ۳۰سال است در حوزه عکاسی خبری فعال است و علاوه بر همکاری با روزنامه‌های همشهری، خرداد، جامعه‌و... با آژانس‌های عکاسی بین‌المللی از جمله رویترز، پولاریس و تمیا نیز همکاری داشته است. هم‌آوندی بر این باور است که آلان مهم‌تر از جنبه هنری عکس و این‌که درست و کامل گرفته شده باشد، ثبت لحظه وقوع اتفاق است. مثلاً در حملات تروریستی که در قطار یا سالن برگزاری کنسرت چند سال قبل رخ می‌داد، مهم این بود که یک نفر با دوربین گوشی‌اش فیلم با عکسی از رخداد گرفته و برای شبکه‌های تلویزیونی و سایت‌های مهم خبری ارسال کرده باشد. ثبت آن لحظه اهمیت زیادی برای خبررسانی و اطلاع‌رسانی دارد و بی‌نگاه‌های خبری در این شرایط دیگر به کیفیت فیلم با عکس توجه نمی‌کنند؛ مهم این است که سریع آن را روی خط یا آنتن بفرستند. مدت‌هاست شهروند-خبرنگار به یکی از مهم‌ترین شاخه‌های رسانه‌ها تبدیل شده و به‌نظم حرکت خوبی است چون آنچه در دنیای امروز اهمیت دارد، سرعت در ثبت لحظه و انتشار آن است.

ماهره آشنایی

روزنامه‌نگار

❗ عکاسی خبری جذبد کرد

راهب هم‌آوندی در رشته عکاسی در دانشگاه تهران تحصیل کرده اما آنچه او را در دنیای عکاسی نگه‌داشته و حالش را خوب کرده، عکاسی خبری است. خودش می‌گوید: یکی از دغدغه‌هایم این بود که از هنر برای آگاهی‌دادن به مردم استفاده کنم. از بچگی عضو کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان شده‌بودم و به کتابخوانی عادت داشتم و همیشه می‌خواستم هنرم با مردم ارتباط بی‌واسطه داشته باشد. برای همین به عکاسی‌هنری که درگیر فرم باشد، علاقه‌ای نداشتم. گاهی که با دوستان به نمایشگاه عکسی می‌رفتم، این سوال را مطرح می‌کردم که چی مثلاً؟ حالا یک عده هم بیایند و عکس‌های هنری را ببینند و تعریف کنند، چه کمکی به مردم می‌کند؟ چقدر به آگاهی‌آنها می‌افزاید؟ یادم هست در دوران دانشجویی به دوستانم می‌گفتم، به جای این نمایشگاه‌ها کاش دادغغه پول و هزینه نداشتیم



بقیه در محل حاضر باشیم. دستمزد خوبی هم می‌دادند که قابل قیاس با دستمزدهای ایران نبود. سال ۲۰۰۱ که آمریکا به افغانستان حمله کرد رفتم مرز ایران و افغانستان و سیستان و بلوچستان و از پناهندگان افغان عکاسی کردم. بعد از آن دو بار به این کشور رفتم؛ یک بار برای انتخابات ریاست جمهوری و یک بار هم برای انتخابات مجلس. تجربیات خوب و بی‌نظیری بود. تا سال ۹۲ که رویترز در ایران دفتر داشت با آنها همکاری کردم و تا سال ۹۴ با چند آژانس خارجی همکاری پراکنده داشتم و بعد از آن دیگر عکاسی خبری نکردم و برای خودم عکاسی کرده و با روابط عمومی وزارت راه همکاری می‌کنم.

روی خط بین‌الملل

هم‌آوندی درباره همکاری با آژانس‌های عکس بین‌المللی و این‌که چه قابلیت‌هایی داشته که توانسته نظر آنها را جلب کند، می‌گوید: من متعلق به آخرین نسلی هستم که عکاسی آنالوگ و دیجیتال را آموختم. سال ۷۸ آغاز عکاسی دیجیتال بود و توانستم خودم را با ظرفیت‌های این دنیا هماهنگ و آیدیت کنم و با آن همراه شوم. برخی دوستانم نتوانستند و دست از کار کشیدند. اولین اتفاقی که افتاد این بود که عکس‌ها را اسکن می‌کردیم و آنها را در سایت‌هایی که تازه شروع به کار کرده بودند بارگذاری می‌کردیم. عکس‌هایی داشتم که نظر بنگاهی مانند رویترز را جلب کرد و من دعوت به همکاری شدم. اتفاق خوبی بود. عکس‌هایم در دنیای وسیع‌تری منتشر و دیده می‌شد. به ما آمار می‌دادند که کدام عکس‌هایمان در چه ابعادی و در چه صفحاتی منتشر شده و این خیلی خوب بود. همه وسایلی که لازم داشتیم را هم می‌دادند. فقط از ما عکس خوب باکیفیت می‌خواستند و این‌که به موقع و زودتر از بقیه در محل حاضر باشیم. دستمزد خوبی هم می‌دادند که قابل قیاس با دستمزدهای ایران نبود. سال ۲۰۰۱ که آمریکا به افغانستان حمله کرد رفتم مرز ایران و افغانستان و سیستان و بلوچستان و از پناهندگان افغان عکاسی کردم. بعد از آن دو بار به این کشور رفتم؛ یک بار برای انتخابات ریاست جمهوری و یک بار هم برای انتخابات مجلس. تجربیات خوب و بی‌نظیری بود. تا سال ۹۲ که رویترز در ایران دفتر داشت با آنها همکاری کردم و تا سال ۹۴ با چند آژانس خارجی همکاری پراکنده داشتم و بعد از آن دیگر عکاسی خبری نکردم و برای خودم عکاسی کرده و با روابط عمومی وزارت راه همکاری می‌کنم.

مشهدسرن نبوده و مشهدسبز بوده. به معنی محل شهادت آن امامزاده که از قضا سرسبز هم است. هر چه باشد، از وقتی نام این منطقه مشهدسبز بود تا حالا که بابلسر است، مردم این شهر شغل‌های مختلفی را برای خودشان داشته‌اند و به‌تبع شغل‌های مختلف‌شان، سبک زندگی‌های مختلفی هم عوض کرده‌اند. در دورانی که این شهر بندر تجاری بین ایران و روسیه بود، بسیاری از مردم به کار تجارت و دلالی مشغول بودند. وقتی سفرهای پستی از باکو به این شهر انجام می‌شد، عده دیگری از مردم شغل‌شان را مرتبط با این مسیر بین‌المللی انتخاب کرده بودند که نان‌شان چرب‌تر باشد. تمام‌شان هم حالا فقط خاطره‌ای دور از خود در خاک این منطقه به جا گذاشته‌اند و جزئی از خاک شده‌اند. ماهیگیران اما همیشه ماهیگیر بوده‌اند. اصلا کسانی که روزی‌شان را از دریا می‌گیرند دنیایشان متفاوت است و به معنی واقعی کلمه، «روزی» را در کرد کرده‌اند. پای صحبت‌شان که بنشینم می‌فهمی وقتی به دریا می‌زنند کاملاً توکل‌شان به کسی است که قرار است روزی سفره‌شان را برساند و اصلاً نمی‌دانند قرار است امروز چقدر کاسب شوند. وقتی هم که هیچ چیز برایشان نمی‌ماند باز هم چشم امیدشان به کرم صاحب دریاست و سفره‌شان خالی نمی‌ماند. مردمی که طی صدها سال با حضور حکومت‌های مختلف و گذر دوره‌های مختلف زمانی همچنان ماهیگیر باقی مانده‌اند. به همین دلیل شکل‌های سنتی ماهیگیری که صدها سال پیش شکل گرفته، هنوز که هنوز است در بابلسر رواج دارد. «چی زنی» یک شیوه سنتی ماهیگیری در تالاب و برکه است که طی آن صیادان با ابزار خاص و شیوه‌های خاص صید ماهی در برکه که با توجه به نوع ماهی و موقعیت برکه طرح‌ریزی شده است، روزی‌شان را به دست می‌آورند با همان سر و شکل قدیمی.

همان آدم‌های قبلی

آدم‌ها با توجه به دوره و زمانه خود سبک زندگی‌شان

راغوض می‌کنند. به‌خصوص اگر شغل و کاروکاسبی‌شان طوری باشد که دخل مستقیم به شرایط حاکم بر زمانه باشد، وقتی اصلاً حا دوره و زمانه عوض شد، آنها هم

راه‌کسب روزی‌شان راغوض می‌کنند و به‌تبع آن سبک

زندگی و خلق و خور رفتارشان هم عوض می‌شود. چه سیاستمداران بازنشسته‌ای که در دوره‌ای اهل کرسی حکومت بودند و در دوره‌ای دیگر یا خانه‌نشین شده‌اند یا جبهه و جناح‌شان را تغییر داده‌اند چه تعمیرکارهایی که دیگر دوره استفاده از لوازمی که تعمیرشان می‌کردند گذشته و حالا با گوشه‌ای با خاطرات خودشان سرگرمند یا مسیر چند ده سال رفته زندگی‌شان را تغییر داده‌اند. نام قدیم بابلسر، مشهدسر بود. حالا برخی می‌گویند به خاطر همین شهر مشهد خوم‌ان اسمش را گذاشته بودند مشهدسر. عده‌ای دیگر هم می‌گویند وجه تسمیه مشهدسر به دلیل مشهد، امامزاده معروف این شهر بوده است. همان امامزاده‌ای که ناصرالدین‌شاه قاجار در بازدید از آن نوشت: «بنای این گنبد خیلی قدیم است. چهار پنج در بزرگ و کوچک که از حیث نجاری و منبت‌کاری کمال امتیاز را داشت دیده شد.» برخی دیگر هم می‌گویند اصلاً



علی رفوف

روزنامه‌نگار

❗ هنر یعنی ساده کردن پیچیدگی‌ها

عکاسی خبری محاسن زیادی دارد. یکی‌اش این است که ساده‌است و بدون پیچیده کردن، واقعیت می‌توان آن را به مردم عرضه کرد. به‌نظم هنر این نیست که چیزهای ساده را پیچیده کرده و عرضه کنی و آن‌وقت مخاطب تلاش کند که بفهمد تو چه می‌گویی. هنر ساده کردن؛ پیچیدگی‌هاست تا برای همه قابل فهم باشد و عکاسی خبری چنین رویکردی دارد. برای من‌که تمایل داشتم بی‌واسطه با مخاطب ارتباط برقرار کنم و یک‌راست بروم سر اصل قضیه، عکاسی خبری بهترین انتخاب بود. هنر بدون مخاطب ارزشی ندارد و در عکاسی خبری و همکاری با رسانه‌ها تو به راحتی به مخاطب دسترسی داری و این ارزشمند است. عکاسی که اصول عکاسی را می‌داند و درک زیباشناختی دارد، وقتی از این قابلیت‌ها در عکاسی خبری استفاده می‌کند، آثار شگفت‌انگیز و تاثیرگذار ثبت می‌کند و می‌توان نام او را عکاس گذاشت و گرنه فردی که دوربین به دست دارد، حالا یا دوربین پیشرفته یا دوربین گوشی موبایل و فقط شاتر را فشار می‌دهد و چیزی را ثبت می‌کند، عکسبردار است نه عکاس و باید بین این دو تفاوت گذاشت.

❗ بهشت عکاسان

به هم‌آوندی می‌گویم زمانی می‌گفتند ایران بهشت عکاسان است به دلیل رخداد‌های هر روزش، وسعت جغرافیایی‌اش و تنوع زیستی و فرهنگی‌اش. با این صفت برای ایران موافقتی؟ می‌گوید: ایران، هند، عراق، افغانستان و کشورهای همسایه و هم‌جوار ظرفیت‌های زیادی برای عکاسی دارند، به‌خصوص عکاسی خبری. عکاسی طبیعت که اصول خودش را دارد و معمولاً زیر ذره‌بین نیست اما عکاس خبری نه تنها در ایران که در تمام دنیا، زیر ذره‌بین است و رصد می‌شود. در هیچ‌کجای دنیا چنین نیست که عکاس خبری آزاد باشد از هر چه و هر کجا که می‌خواهد عکاسی کند. برخی کشورها بلدند و ویترنی برای عکاسان آماده می‌کنند و به آنها خوراک می‌دهند و برخی کشورها بلد نیستند و عکاسان در این کشورها بیشتر تحت نظر و فشار هستند. ❗



امید مهدی‌نژاد

طنزنویس

❗ در گذشته نه چندان دور در سرزمین کشمیر حکمی زندگی می‌کرد که علاوه بر آن‌که از مزایب فضل و حکمت بالایی برخوردار بود، بیانی شیوا و دلنشین نیز داشت و همواره از سوی محافل فکری و اجتماعات مردمی و اردوهای دانشجویی و سمینارهای تخصصی برای ارائه سخنرانی‌های معنوی دعوت می‌شد و مستمعین بسیاری در پای سخنرانی‌های وی می‌نشستند و از خرمین فضل و حکمت و دانش وی توشه می‌اندوختند. حکیم کشمیری راننده‌ای داشت که وی را با درشکه به مجالس سخنرانی می‌برد و خود نیز همواره‌ای صحبت حکیم می‌نشست، به‌طوری‌که به مباحث حکمی و اندیشگی تسلط نسبی یافته بود و در اوقات بیکاری برای سایر راننده‌های درشکه سخنرانی‌های معنوی می‌کرد. روزی حکیم که از سوی دانشگاه آزاد سرپنجر جنوب برای سخنرانی در سمینار چالش‌های معنویت درمواضع با اقتضائات دنیای جدید به آن دانشگاه دعوت شده بود به همراه راننده در حال عزیمت به دانشگاه بود که ناگهان احساس سردرد کرد و به راننده همان بغل نگه داشت تا دقایقی استراحت کنند. پس از استراحت و خوردن قرص مسکن، حکیم که همچنان احساس سردرد می‌کرد به راننده گفت: می‌ترسم نتوانم سخنرانی خوبی داشته باشم. راننده گفت: ای حکیم بزرگ، شما تا حال در این دانشگاه سخنرانی نکرده‌اید و آنها شما را نمی‌شناسند، اجازه می‌دهیم من به جای شما سخنرانی کنم؟ حکیم گفت: واقعاً؟ بلدی؟ راننده گفت: شما تا به حال شش بار این سخنرانی را ارائه داده‌اید و من هر شش بار شنیده‌ام و اوا به و او آن را از بر هستم. حکیم گفت: اگر پس از جلسه سوالی پرسیدند که بلد نبودی، چطور؟ راننده گفت: خدا بزرگ است. سلامتی شما از هر چیز مهم‌تر است.

حکیم قبول کرد و در نزدیکی دانشگاه جایش را با راننده عوض کرد و راننده نیز در سمینار سخنرانی حکیم را به بهترین شکل ارائه کرد و مستمعین هفت دقیقه ایستاده برای وی کف زدند. در این لحظه یکی از اساتید پرسشی را مطرح کرد. راننده که جواب آن را نمی‌دانست فکری کرد و گفت: این سوال به حدی ساده است که راننده من نیز می‌تواند آن را جواب دهد. سپس حکیم که در میان حضار نشسته بود به‌عنوان راننده‌اش به پشت تریبون دعوت کرد و حکیم نیز پاسخ پرسش اساتید را به بهترین شکل ارائه داد به‌طوری‌که مستمعین علاوه بر آن‌که کف کردند هفت دقیقه نیز برای او کف زدند و به این ترتیب راننده حکیم به جمع حکمای کشمیر اضافه شد. ❗



عکس‌ها:مهتر